

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض شد بحثی را مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) مطرح فرمودند به عنوان بحث بیع که عرض کردیم این را در ذیل مسائل فضولی آورده اند؛ چون ارتباطی به بحث فضولی دارد و مطلب هم دیروز عرض شد و آن درباره کسی است که مالک نصف خانه است، مالک نصف به نحو مشاع. اگر گفت: «فروختم به تو که نصف را داری». عرض کردیم عبارت شیخ انصاری، من الان چون حالم به گونه ای است که فعلاً نمی توانم مراجعه کنم، نشده به مصادر قبل از شیخ مراجعه کنم؛ احتمالاً شاید در جواهر این مطلب را داشته باشند. چون شیخ از جواهر نقل می کند، عقیده ای هم به جواهر ندارد. یک جاهایی بعضی ها در رسائل می گویند: «ذکره بعض»؛ مراد ایشان صاحب جواهر است.

عرض کردیم این تعبیر خوبی نیست، چون صاحب جواهر استاد ایشان بوده است، به هر حال درس ایشان می رفتند در جواهر. به هر حال ایشان تعبیر بعداً هم یک اصطلاحی دارد «انتقال مرجعیت»، در ما بعد از شیخ نداریم. مرحوم صاحب جواهر مرجعیت را به شیخ ارجاع داد. این کاری بوده که کمتر شده است. حتی معروف است که بزرگان عرب که فقهایشان بودند از نسل مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، این ها امیدشان این بود که صاحب جواهر به آن ها ارجاع بدهد. در آن مرض ناراحتی ایشان، جمع شده بودند که به یکی از این بزرگان ارجاع بدهد. که ایشان گفت: «ملا مرتضی کجاست؟» ملا مرتضی مراد مرحوم شیخ انصاری است. ایشان هم در حرم بودند. ایشان را احضار کرد که آقا در این وقت چرا؟ گفت: «من رفتم حرم برای سلامتی شما دعا بکنم». دعا بکنم برای سلامتی ایشان. دیگر ایشان دستش را در دست ایشان گذاشت و گفت: «مرجعیت را من به شما واگذار کردم».

این واگذاری مرجعیت به شیخ انصاری در این تاریخ مرجعیت اخیر کم نظیر است؛ یعنی که مثلاً مرجع قبلی رسماً مرجعیت را به یک شخص بعدی منتقل بکند. و لذا مرجعیت شیخ انصاری (قدس سره) خیلی مرجعیت قوی ای است انصافاً. و تقریباً می شود گفت اولین زمان است. البته این مطلب از زمان جواهر شروع شد، لکن رشد بیشتری در زمان شیخ پیدا کرد. یعنی پولی که برای شیخ می آمد پول بسیار سنگینی بود. در این کتاب اعتماد السلطنه است، اخبار را دارد... مال گزارشگر ناصرالدین شاه هم هست، روزنامه دارد، خاطرات اعتماد السلطنه است کیست؟ در آنجا نوشته که سالیانه دویست هزار تومان حقوق شرعی نجف بر خدمت شیخ انصاری می فرستادند. خیلی است! در آن زمان دویست هزار تومان خیلی زیاد است. یک مبلغ فوق العاده سنگین است.

مثلاً فرض کنید هزار و دویست و هفتاد مثلاً این مبلغ باشد، خدا رحمت کند مرحوم استاد ما آقای بجنوردی می فرمودند: «من یک ماهی یا بیشتر که رفتم تهران برای اینکه گذرنامه عراق بگیرم سال ۱۳۴۳، خیلی بعد از شیخ است، می گفتند رفتم مجلس داشتند بودجه را تصویب می کردند، مثل الان، بودجه ایران در آن وقت هشت میلیون تومان بود. هشت میلیون تومان بودجه کل مملکت ایران! ایشان گفت من بودم تو مجلس که تصویب کردند این ماده را، بودجه ایران را». خب هشت میلیون تومان کجا، دویست هزار تومان کجا؟ این مثلاً پنجاه سال، هفتاد سال بعد از شیخ انصاری. دویست هزار! و نوشته ایشان که مرحوم شیخ خودش با کمال زهد و قناعت زندگی می کند و این پول را بین محتاجین تقسیم می کند. خودش در این اموال تصرف نمی کند. این اوج مرجعیت در این پول، مثل زمان شیخ کم داریم. البته این کار از زمان مرحوم صاحب جواهر شروع شد.

وقتی استاد، حضرت آیت الله سیستانی می فرمودند: «انصافاً در طول تاریخ تشیع، سهم امام به این خوبی که الان، این دویست سال اخیر بعد از جواهر، که صرف حوزه های علمیه می شود، تا حالا به این خوبی مصرف نشده است.» به این خوبی که وجوهات شرعی صرف حوزه های علمیه بشود که این ها مستغنی بشوند، رجوع نکنند به علما، به امرا و این ها، انصافاً کار بسیار خوبی است. تابع سیاست نشوند و دنبال سیاست نیفتند. سیاستی که مثلاً در ایران قاجاریه داشتند، تابع این ها نشوند و به این ها مثلاً باج ندهند. علی ای حال صاحب جواهر خوب است، دیگر نمی خواهم نکات تاریخی را عرض کنم، اما انصافاً شیخ در این جهت خیلی سنگ تمام گذاشته است. انصافاً کم نظیر است مرحوم شیخ، یا بی نظیر است مرحوم شیخ (قدس سره). اولاً انتقال مرجعیت به این صراحت ما کم داریم. در این مراجعی که ما الان می شناسیم نشنیدیم که یکی بیاید بگوید آقا این فلانی بعد از من مرجع است. این را از صاحب جواهر این کار را کرد، دستش را در دست شیخ گذاشت، گفت که من شما را به عنوان مرجعیت به شما تسلیم می دهم.

که خب واقعاً هم شیخ از ۱۲۶۶ تا شیخ انصاری ۱۲۸۱، این مدت زمان را مرحوم شیخ با کمال واقعاً انصافاً عبرت آموز، زهد و قناعت زندگی کردند. حالا دیگر نمی خواهیم از بحث خارج بشویم. ولیکن ایشان مقدار زیادی نظرشان به جواهر هست، اما متأثر نیستند. عرض کردیم جواهر نکات مختلف دارد؛ تحقیق می کنند کتاب جواهر را اخیراً تحقیق می کنند. بهترین راه برای تحقیق مثل جواهر این است که اگر آقایان بخواهند اولاً یک گروهی را قرار بدهند، این گروه کارش این باشد: جواهر را تفکیک بکنند. مثلاً جواهر مباحث لغوی دارد، خب چند تا کتاب لغت که در اختیارش بوده. مباحث روایی دارد مباحث رجالی دارد. مباحث اصولی دارد. مباحثی راجع به اقوال علمای ما دارد در تمام این مراتب خوب است جواهر، بالاخره یک کتاب بخواهد در تمام این مراتب وارد بشود، یک جامعه ای است، کتاب فوق العاده ای است؛ اما نقص دارد، مشکل دارد در اقوالش، نقل اقوالش نقص دارد در مباحث اصولی اش نقص دارد. مباحث اصولی که در جواهر هست اگر جدا بکنند، نسبت به زمان شیخ، نسبت به کلام شیخ خیلی عقب است. یعنی شیخ خیلی اصول را نسبت به استادش رشد داده است، خیلی اصول را رشد داده است. فوق العاده جلو برده است.

مباحث لغوی دارد، خب مباحث لغوی چند تا کتاب لغتی که آن زمان معروف بوده. خب امروز بیشتر شده، کتب لغت الان خیلی بیشتر است. بله، من عرض کردم، یک امتیاز جواهر اگر در مسئله‌ای روایات وارد بشود، تقریباً استقصاء می‌کند. مثلاً هفده تا روایت است، همه را می‌آورد. شیخ انصاری دو تا سه تا را می‌آورد، می‌گوید: «و غیرها»، دیگر نمی‌آورد. عرض کردیم نسبتاً بعد از جواهر، مستمسک هم از هفده تا فرض کنید نه تا را می‌آورد، ده تا را می‌آورد. نسبتاً باز هم استقصاء نمی‌کند. آقای خویی هم مثل شیخ انصاری دو تا را می‌آورد، سه تا را می‌آورد می‌گوید «و غیرها». در این کتبی که الان برایتان مثال زدم، جواهر در استقصاء روایات خیلی خوب است. یعنی در هر مسئله‌ای اگر روایات حتی عدد زیادی باشد، همه را می‌آورد، کلاً ایشان نقل می‌کند. از این جهت هست. البته باز هم ما کتب روایی جدید داریم که در اختیار صاحب جواهر نبوده. مستدرک در اختیار ایشان نبوده، این‌ها چاپ نشده بود، ایشان اطلاع نداشت و این‌ها را باید بهش اضافه بکنند. اما آنچه که در زمان ایشان موجود بود - فرض کنید اشعثیات زمان ایشان موجود نبود، این توسط شیخ نوری، مرحوم آقا شیخ میرزا حسین نوری آن زمان آمد. یعنی چیزی در حدود مثلاً بیست و پنج سال، سی سال بعد از فوت صاحب جواهر اصولاً توی حوزه‌های ما آمد. که مرحوم میرزا حسین نوری از ش نقل کرد در مستدرک اولین بار، و بعد مرحوم آقای بروجردی چاپ کردند. تا آن زمان چاپ نشده بود. مرحوم آقای بروجردی اشعثیات یا جعفریات را چاپ کردند. خب این در جواهر نیامده، چون نبود، نه اینکه نقل نکرده. این نبود، این کتاب نبود.

طبعاً کتاب‌های بعد پیدا شده، دعائم الاسلام نقل نمی‌کند، بعدها پیدا کرد. اصلاً دعائم الاسلام نسخه‌های خطی داشته، اخیراً خود اسماعیلی‌ها چاپ کردند، اصلاً چاپش هم اخیراً چاپ شده، چاپ خوبی هم شده، چاپ کردند و الی آخره. شرح الاخبار ایشان تقریباً اخیراً چاپ شده. خب شرح الاخبار فوائد ادبی خوبی دارد. ایضاً ایشان شاید بیست سال است چاپ شده. صاحب جواهر که هیچ، ما هم نداشتیم، تازه ی تازه چاپ شده. دقت می‌کنید؟ این خیلی مزایا را اضافه کرده. این جهت جواهر خیلی خوب است و لکن دقت‌های مرحوم شیخ و تحلیل‌های مرحوم شیخ هم خیلی عالی است. خیلی فوق‌العاده. انصافاً... لکن به جواهر اعتماد کرد. من می‌خواهم این را عرض کنم، اگر یک مسئله‌ای را گفتیم جواهر، آقایان تعجب نکنند. من فکر می‌کنم چون نشده بینم، چاپ شده، تازگی چاپ شده به اصطلاح تعلیقات مرحوم آقا شیخ جعفر کبیر، مرحوم کاشف الغطاء بر قواعد، مکاسب محرمه‌اش چاپ شده، به نظرم بیعش هم شده، یک مقداری مطالب را از آنجا شاید شیخ گرفته باشد. اصلاً از اولاد شیخ جعفر کاشف الغطاء.

چون شاید شنیده باشید، مرحوم شیخ جعفر وصیت کرده بود که هر شب جمعه بچه‌هاش، نوه‌هاش، زن، مرد، دختر، پسر، جمع بشوند یک غذایی بپزند، زن‌ها یک طرف، مردها یک طرف، فقط بحث فقهی بکنند. این از وصایای ایشان است. لذا مرحوم شیخ - چون شیخ واقعاً فوق‌العاده است، خب در سن ۴۶ سالگی این رسائل را نوشته، ۴۵ سالگی، لکن پنجاه و خورده‌ای سالش بود درس پسر شیخ جعفر می‌رفت.

می گفت: «آقا شما با این مقام؟» گفته بود: «این خاندان، خاندانِ علمن، فقهن، فقه راز و رمزی دارد، این خاندان با راز و رمز فقه آشنا هستند». آن اصطلاحات فقهی را ما هم بلدیم یاد گرفتیم، اما یک رموز در فقه هست فقط تو این خاندان پیدا می شود. این سرّش هم این بود که این خاندان، خاندانی بود که... شیخ مقدار زیادی را ظاهراً از همین راه گرفته. اما از جواهر هم نقل می کند، لکن خیلی متأثر به جواهر نیست.

علی ای حال من می خواستم این را عرض کنم که اگر جواهر ذکر می کنیم روی این جهت. آیا این فرع را من نشد، جواهر که در اختیار ما بود... یکی از حضار: دارد ایشان، جلد بیست و دو جواهر...

آیت الله مددی: همان، بیعش بیست و دوم است، من نقل می کنم، بلام، پیش من است.

یکی از حضار: و لو کان بلفظ ظاهر فی ارادة ماله نُزِّلَ علیه و نُزِّلَ..

آیت الله مددی: فی ارادة... فی ارادة چی آقا؟

یکی از حضار: ماله.

آیت الله مددی: ارادة ماله. پس ایشان به مختص زده.

یکی از حضار: این اولشه، و ان احتمال اراده ماله و مال غیره کما لو باع مالک النصف مثلاً النصف انصرف الی نصیبه.

آیت الله مددی: خب این یک تعبیر سومی شد. چون یک تعبیر شیخ «نصف ملک دار» بود، یک تعبیرش «نصف دار» بود، تعبیر ایشان «النصف».

نه دار دارد نه ملک الدار دارد، هیچ کدام را ندارد و دو تا احتمال... همین عرض کردم، من ندیدم جواهر را، اما احتمال می دادم که این باشد. دقت

کنید، الان ایشان خواندند. اول خود ایشان گفت «نصف مختص»، بعد گفت «احتمال نصف مشاع هم دارد»

عرض کردم دوران امر بین نصف مختص است یا نصف مشاع. اگر گفتیم نصف مختص باشد، یعنی نصفی که ملک خودش است. نصف مشاع،

یعنی از این نصف، نصفش از خودش، نصفش از شریکش. چون از شریکش می شود، می شود فضولی. ربطش به بیع فضولی این است. روشن شد؟

اگر گفتیم نصف مختص، فضولی نیست، اصیل است. اگر گفتیم نصف مشاع، می شود فضولی. ربطش به بحث فضولی این است. این که شیخ در

ذیل فضولی آورده. بعد به همین مقدار یا بعد ایشان...؟

یکی از حضار: نه طولانی، بحث مفصل مطرح کرده.

آیت الله مددی: این راجع به... حالا من چون جواهر را نگاه نکردم و ان شاء الله نگاه می کنم، می دانم جلدش هم بلدم، مراجعه کردم مباحث قبلی را نگاه می کردم.

یکی از حضار: این چاپ صفحه ۳۱۶ است.

آیت الله مددی: بله. مباحث قبلی را هم زیاد به جواهر نگاه کردم. این یکی بحث را نشد نگاه کنم.

عرض کردیم در این بحث، من شاکله بحث و تا آخر بحث چندین صفحه هست عرض کردیم، یک مقدار مرحوم شیخ راجع به بیع بحث کردند که محل کلام است، در اثناء کلام فروعی را مناسب با این، از ابواب دیگر آوردند. مثل بحث صلح، مثل بحث مهر. تو بحث مهر هم ایشان آوردند. بحث مهر به این صورت است که اگر شوهر به زن مثلاً هزار درهم مهر داد، زن پانصد درهم به او بخشید. پانصد درهم پیشش مانده. بعد شوهر قبل از دخول طلاق داد. آیا «نصف ما فرضتم»، آیه مبارکه است دیگر، آیا نصف مشاع است؟ یعنی ۲۵۰ درهم از آنی که پیش زن است، با ۲۵۰ درهم که به شوهر داده؟ چون آنی که به شوهر داده برنگشته، اگر مثلی است مثلش، اگر قیمتی است قیمتش را بدهد. این می شود نصف مشاع. اگر نصف مختص بگیریم، همان پانصد درهمی که پیشش است، همان پانصد تا را بدهد. آیا نصف مختص است یعنی آن پانصد تا را بدهد؟ یا نصف مشاع است؟ نصف مشاع ۲۵۰ تا از خودش بدهد زنی که، ۲۵۰ تا هم از شوهر که داده، پانصد تا به شوهر بخشیده. چون بر نمی گردد، پس چون شوهر تصرف کرده بر نمی گردد. چون یا مثلاً به شوهر دادن مثلاً لازم است، بنابر اینکه به شوهر هم لازم است. چون بر نمی گردد در اینجا، یا چون عقد بیع بر نمی گردد، یعنی مثلاً هبه ای است که بر نمی گردد به نحوی. بر نمی گردد، ۲۵۰ تا هم از شوهر. آن وقت چون بر نمی گردد ۲۵۰ تا مثلش اگر مثلی باشد، قیمی اگر قیمتی باشد. اگر قیمی باشد قیمتش و الا مثلش. روشن شد؟ این را مرحوم شیخ هم آورده.

و عرض کردیم ما بحثی که رسیدیم قبل از این تعطیلات، تو همین مهر بود. تو مسئله مهر بود. و من عرض کردم خیلی عجیب... هنوز هم نفهمیدم بین الله نفهمیدم، چون بزرگان اصحاب من خیلی حسن ظن بهشان دارم، خیلی احترام قائلم. هم مرحوم شیخ، هم آقایانی که بعدشان... تصورم یکی از آقایان پیش من آمد، در همین مسئله ای که شیخ گفته، کلام شیخ را آورد، کلام نائینی، کلام... عده ای از کلمات محشین و این ها، که طبق قاعده تو مسئله مهر چکارش بکنیم؟ و من گفتم واقعاً تعجب می کنم! چون مسئله مهر روایت داریم. اصلاً تعجبی هیچ کدامشان به روایت مراجعه نکردند! اصلاً همین فرع تو روایت وارد شده. متن روایت هستم. که نصف مهر را به او بخشید و شوهر قبل از دخول طلاقش داد. امام می فرماید آن نصفی که پیش زن است بگیرد. نصف مختص را گفته. نصف مشاع نکرده، حکم امام به نصف مختص. همین مسئله به عینها تو روایت است.

این البته عرض کردم من دیگر الان فعلاً نمی توانم نسبت بدهم بی توجهی، چون حواشی ای که اینجا نوشته شده، لکن آن آقا چون برای من آورد خواند، عجیب این بود که در تمام کلمات سعی کردند حسب القاعدة صحبت بکنند. مثل همین «احتمل و احتمال». با اینکه بعدش هم عرض کردیم قبل از... چون روایت را خواندیم، الان کتابش هم اینجاست دیگر حال نداریم دو مرتبه روایت را بخوانیم. اصلاً در باب مهر چند نوع دارد، نه یک نوع داشته باشیم، این خیلی عجیب است. و لذا احتمال بسیار قوی می دهیم که این مسئله در افق اهل سنت مطرح شده است.

عرض کردیم اصولاً در روایات ما، دو تا نکته ی اساسی هست یکی ناظر به روایت رسول الله است که آنها نقل کردند یکی هم فروع فقهی است که از عهد صحابه اجمالاً نقل شد در عهد تابعین بیشتر شد چون عهد صحابه داریم، عهد تابعین داریم، عهد فقهاء، در عهد فقها کامل طرح شد و ائمه علیهم السلام در مقابل آنها جواب دادند روشن شد؟ دیگر من وقت نکردم در همان وقت هم عرض کردم به کلمات عامه برگردند.

و عرض کردیم اصولاً روایات ما این نکات اصولی است، کلی است که خیلی تأثیرگذار است؛ روایات ما در عهد صادقین، مخصوصاً امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه)، تأثیرشان... نه تأثر، تعرضشان به فقه اهل سنت به دو تا است، اشتباه نشود. این دو تا هم آن زمان مشهور بود. یکی فقه مدینه، که در مالک متجلی بود، یکی هم فقه کوفه. فقه کوفه فقهای زیادی داشت، حالا بین ما شیعه ها بیشتر ابوحنیفه معروف است و الا نه، فقهای نامدار دیگری زیاد دارد. یعنی در فقه کوفه... چون چرا عرض کردم؟ روایات شیعه در مدینه صادر شد، پس ناظر به فقه مدینه است. در کوفه تدوین شد، چون این ها عده ایشان بودند... اصلاً ما عده ای داریم که به امام می گوید آقا فقها این جور می گویند، علما این جور می گویند، بعد با امام بحث می کنند.

حتی در آن روایت دارد که زراره با آن فلان بحث کرد، با آن حکم، حکم بن عتیبه، بحث کرد، گفت امام باقر این جور فرمود. گفت خیلی خب. باز زراره رفت حج و برگشت، گفت امام باقر گفت: «ناقض حدیثک الاول». این با آن مناقض است. ببینید، حکم که یک فقیه سنی کوفی است، ایشان می گوید آقا این مطلبی که از امام نقل کردی با آن حدیثی که پارسال نقل کردی این منافی است. بعد می آید مدینه باز خدمت امام، می گوید آقا این آقا گفت که این منافی است. امام توضیح می دهند که نه، منافی نیست، آن این جهت را داشته. باز می آید به حکم می گوید که... یعنی این مقابله در حدیث کوفه، روشن شد؟ در فقه کوفه سرش این بود. اصلاً مطرح می کردند که آقا این آقا این طور گفت، ابراهیم این طور گفت، ابراهیم نخعی. بزرگان فقه کوفه...

و یک نکته دیگری که در فقه کوفه بود، اصطلاحاً عرض کردم، فقه کوفه را آقایان فقه عبدالله بن مسعود و علی بن ابی طالب می دانند. عبدالله بن مسعود از زمان عمر در کوفه آمد. و عرض کردیم ببین خود این شخص به عنوان فقیه مطرح شده. ایشان اصولاً عبدالله بن مسعود جزو مهاجرین در مکه،

اسلام آورد. مکه هم نبود، اطراف مکه چوپان بود. حالا شرح حال و خصوصیاتش باشد جای خودش. از پیغمبر معجزه دید، بزی بود و پیغمبر دست زد و شیر آمد و این مسلمان شد. این عبدالله بن مسعود عمده امتیازش این است که چون مادرش هم خانه پیغمبر می‌رفت، گفت هفتاد تا سوره قرآن را با گوش خودم از لب پیغمبر شنیدم. عمده‌اش در قرائت است. در فقاهاست نیست نه. لکن بین اهل سنت مطرح است متأسفانه. به خلاف امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین که حساب دیگری دارد کلاً.

علی ای حال فقه کوفه متأثر به عبدالله بن مسعود و علی بن ابی طالب که از سال ۳۷ هجری کوفه بودند تا سال ۴۰ که شهید شدند، این سه سال در کوفه بودند. و عرض کردیم نخستین کتاب‌های مدون فقه اسلامی هم توسط حالا کتابی است به نام السنن و الاحکام و القضا، السنن و الاحکام و القضا، این کتاب حالا بعضی‌ها نسبت به امیرالمؤمنین دادند، بعضی‌ها نسبت به شاگردهای ایشان که عمده ابورافع است یا پسر ابورافع، علی بن ابورافع. حالا توضیحاتش چون خیلی مفصل عرض کردیم. این اولین بار در دنیای اسلام کتابی است که محبوب است؛ کتاب الطهارة، کتاب الصلاة، کتاب الصیام. لذا سنی‌ها اشکال می‌کنند که آن زمان اصلاً رسم نبود کتاب مدون باشد. اولین کتاب مدون در دنیای اسلام این کتاب است. اهل کوفه از امیرالمؤمنین نقل کردند. دقت می‌کنید؟ این خیلی جای. چون از امیرالمؤمنین است، یک مقداری هم امام صادق می‌فرمودند، گاهی مقایسه می‌کردند. می‌گفتند همان روایت معروف دارد که ابوحمزه از کوفه احرام بسته بود. حضرت فرمود: چرا؟ گفت: «بلغنا عن علی». از ما گفتند. حضرت فرمود: «کذبوا علی علی». دروغ گفتند، علی بن ابی طالب چنین حرفی نزده. احرام باید از میقات باشد، چرا قبل از میقات احرام بستی؟ چرا از کوفه احرام بستی؟ دقت کردید؟

مثل ابوحمزه ثمالی که از اصحاب امام سجاد، امام باقر... خیلی عجیب است! مثل این شخص این مطلب برایش مخفی بوده، این چیز عجیبی است آدم وقتی می‌خواند تعجب می‌کند. امام صراحتاً می‌گوید: «کذبوا علی علی». دروغ گفتند علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین همچنین حرفی نزدند. لکن دارند، نقل کردند عن علی.

علی ای حال این نکته را من به نحو عمومی خدمتتان عرض کردم چون خیلی تأثیرگذار است. لذا اگر دقت بکنید، ابان بن تغلب، خب مرد واقعاً فوق‌العاده‌ای است، مرد بزرگواری است، فقیه، مقری، قاری، اصلاً قرائت داشته ابان بن تغلب. ابان می‌گوید: «شیعه کسی است که اگر صحابه اختلاف کردند به علی بن ابی طالب برگردد. و الان اگر در قول علی بن ابی طالب اختلاف کردند به جعفر بن محمد برگردد». دقت کنید، همچنین مختصاتی برایش قائل است. چون در کوفه انواع مختلف عن علی نقل می‌کردند. می‌گوید: «شیعه کسی است که اگر صحابه اختلاف کردند به علی بن ابی طالب برگردد، و اگر الان در کلام علی اختلاف کردند به جعفر بن محمد برگردد». این معنای شیعه است.

خیلی هم قشنگ گفته انصافاً، خیلی عبارت حکیمانه‌ای گفته. دقت می‌فرمایید؟ به هر حال این مطلب را... عجیب این است که در باب مهر چند طایفه از روایات داریم، نه یکی. یکیش همین نصف است، که نصف بخشید، همینی که ایشان دارد این روایت داریم. و تصریح می‌کند امام «نصف مختص». اصلاً احتمال نصف مشاع نیست توش. تصریح می‌کند نصف مختص. با اینکه کلمه نصف در قرآن به کار برده شده، «فنصف ما فرضتم». این توی قرآن به کار برده شده. این که دیگر «بعثک نصف الدار» نیست. امام می‌فرماید «نصف ما فرضتم» این پانصد تایی که پیش خود زن است، این «نصف ما فرضتم». زن این پانصد تا را بدهد به شوهر. نفرمودند ۲۵۰، ۲۵۰ تا هم قیمت. و موارد دیگر که من چون روایتش را خواندم. ما تعجب کردیم که چرا مرحوم شیخ... و مرحوم شیخ مسئله اقرار را می‌آورد، مسئله صلح را می‌آورد، عده‌ای... تا آخر کتاب، تا آخر این مسئله، تا آخر این مسئله، عده‌ای از فروع را می‌آورد. دقت کردید؟ یکی از نکات اختلاف بین فقه اوایل شیعه همین است. مثلاً فرض کنید یک روایت در مهر است، فرض کنید یک روایت هم در باب نسب فلان. شیخ بحثش در باب بیع است، نه در باب مهر. فقه اصحاب ما که در قم بود، دقت کنید قمیون، این‌ها می‌گفتند اگر روایت در مهر است دیگر به درد بیع نمی‌خورد. تجاوز از مورد روایت نمی‌کردند. این بهش می‌گویند فقه ماثور. مرحوم شیخ طوسی اولین کسی بود که از مورد روایت تجاوز کرد و فقه تفریعی را درست کرد. لکن نه به معنای اینکه اشتباه نشود، نه به معنای اینکه متأثر به عامه بشود. موضوع را از عامه گرفت، جواب را از شیعه گرفت. دقت کنید. چون این موضوع و این جواب در روایت ما نبود. لذا کار مبسوط بسیار کار سنگینی است. تحقیق کردند اخیراً دارند تحقیق... مبسوط خیلی تحقیق خاصی می‌خواهد.

یکی از حضار: شبیه قیاس نمی‌شود؟

آیت الله مددی: نه، ابدأً. سوال را از آن‌ها گرفته، لکن جواب را...

یکی از حضار: خب جواب توی یک موضوع دیگر است، برداشته گذاشته توی یک موضوع دوم.

آیت الله مددی: نه نه، مطابق... بعضی از موارد اصلاً جواب در آن موضوع دیگر نیست، یا اصول عملیه عمل کرده، یا اصول لفظی عمل کرده، یا اصول عملیه عمل کرده. نه جای دیگر نیاورده. کار مهمی را که مرحوم شیخ طوسی انجام داد، این کار خیلی سنگین است و انصافاً هم کتاب مبسوط مشکل دارد، بعضی گاهی در مسئله واحده با تعدد صفحات، عقیده... چیزش هم عوض شده، حکمش هم عوض شده. ما این‌ها را متعرض شدیم در محل خودش. گاهی اوقات تکرار دارد، گاهی اوقات انصافاً نتوانسته خوب تطبیق بدهد. انصاف قصه. و کار سنگینی است، هشت جلد چاپ شده، چاپی که الان داریم هشت جلد است. انصافاً در هشت جلد بخواهد در فقه، منطبق با قواعد شیعه صحبت بکند خیلی کار... عرض کردم خود کتاب مبسوط متش متن یک کتاب شافعی مسلک است. هنوز هم من موفق نشدم کتاب را پیدا کنم. لکن هر کی نوشته شافعی است.

گفتند هم خود شیخ اول شافعی بوده، ثابت نیست این مطلب. البته یک مطلب کلی هست، شیخ وقتی بغداد آمد بیست و سه سالش بود، بنابر مشهور بیست و سه سالش بود. از سابقه شیخ در ایران هیچ خبر نداریم. و شیخ بدون شک یک شخصیت بزرگی است، کسی تا سن ۲۳ سالگی چکار کرده خبر نداریم. چهل و یک سال در بغداد بود، این چهل و یک سال کلیه معارفی که الان ما در حوزه‌ها داریم ایشان نوشته. در کلام دارد، در تفسیر دارد، در حدیث دارد، در فقه ماثور دارد، در فقه تفریعی دارد، در اصول دارد، در... یعنی شما اخبار دارد. در بعضی‌ها هم دو جنسه، دو دوره نوشته. فقه خلاف دارد، فقه تفریعی دارد. یعنی آنچه که شما امروز در حوزه‌ها می‌خوانید، شیخ در آن‌ها تألیف، سرّ اینکه شیخ هم شیخ الطائفه شد و هنوز تأثیرگذار، مال این است.

و انصافاً در این هزار ساله که بعد از شیخ داریم، چند سال دیگر هزاره شیخ، ظاهراً به خاطر ورود ایشان به نجف بگیرند، ۴۵۰، چون ایشان ۴۵۰ به نجف رفت. انصافاً در این هزار ساله، شیعه کلاً، یعنی فقهای ما، علمای ما، حوزه‌های ما کلاً متأثر به شیخ. حالا کم و زیاد دارد. تأثر به شیخ محسوس است، کاملاً محسوس است. کسی به اندازه شیخ قدس الله سره تأثر بهش نشده، و حتی متأسفانه در مجال حدیث هم به ایشان مراجعه شده، به تهذیب ایشان. در صورتی که انصافاً در حدیث، کافی و فقیه مقدم اند این دو تا به ارتکازات حدیثی شیعه نزدیک‌ترند. این دو تا کتاب، خصوصاً فقیه. به ارتکازات... شیخ زیربنای ارتکاز فقهی شیعه است، اشتباه نشود.

اما ما الان بیشتر در حدیث هم به ایشان، عرض کردم علامه در این مختلف من نگاه کردم، توی قسمتش هم تحقیق کردیم، اصلاً از کافی نقل نمی‌کند! یا تهذیب نقل می‌کند یا فقیه. خیلی هم عجیب است این. اصلاً از کافی نقل نمی‌کند. هنوز هم نفهمیدیم سرّش چیست. چرا ایشان از مثل کافی نقل نمی‌کند. و این اثر گذاشته. مثلاً یک حدیثی در تهذیب ضعیف بوده، گفته حدیث ضعیف. و حال آنکه همین حدیث بعینه در کافی هست سندش صحیح. یک حدیث را رد کرده چون سند ضعیف دیده. اگر به کافی مراجعه می‌کرد همان حدیث، همان حدیث بعینه صحیح بود. چون مراجعه نکرده حکم به ضعف حدیث کرده.

یکی از حضار: داشته و مراجعه نکرده؟

آیت الله مددی: نمی‌دانم. شما ان شاء الله احضار روح علامه را بکنید از ایشان سؤال بکنید. حسب ظاهری که ما سر در نیاوریم، مگر با احضار روح درست بشود. ما فعلاً نفهمیدیم چرا مرحوم علامه از کافی نقل نمی‌کند. خیلی هم عجیب است، انصافاً خیلی مستبعد به ذهن می‌آید، مثل ایشان شخصیت بزرگ، و آن کافی هم عظمتی که کافی دارد، ایشان این جوری. به هر حال آقا، یک مقداری خارج شدیم.

عرض شد برای قواعد، بعد مرحوم شیخ می گوید: «و منشأ الاحتمالین اما تعارض ظاهر النصف اعنی الحصّة المشاعة فی مجموع النصفین مع ظهور انصراف» این «اما»، متأسفانه دوم را «اما» نیاورده. «مع» یعنی «و اما» این «مع» دوم... «و اما». از یک طرف نصف ظهور در نصف مشاع دارد، از یک طرف دیگر: «مع انصراف ظهور انصرافی فی مثل المقام من مقامات التصرف» خوب دقت کنید، این «من مقامات التصرف» بیان «مثل مقام» است. بیان کلمه «من» بیانیه است برای «مثل». چون می گوید «بعثک». تا گفت «بعثک» یعنی «ملکتک». تا گفت «ملکتک»، آنی که ملک دارد، ملک من است دیگر خب. ملک ایشان نصف است. این که نصف مشاع باشد خلاف ظاهر است.

بله «الی نصفه المختص و ان لم یکن له هذا الظهور فی غیر المقام». خوب دقت کنید. مثلاً «فان لله خمس» ممکن است آنجا نصف مختص نباشد، خمس، خمس به عنوان مثلاً چیز نباشد. لکن ظاهرش خمس مشاع است. ظاهر آن لفظ خمس مشاع است. لذا هم عده ای از آقایان قائل هستند خمس به عین مال تعلق می گیرد. یک فتوایی بعضی ها دادند که اگر کسی خمس ندهد بعد تمام مالش سهم امام می شود، وجوهات می شود. شاید شنیده باشید. آن سرّش این است که خمس را می گویند به عین مال تعلق می گیرد. یک آقای بود از علما، نمی خواهد حالا اسمش را ببرم، مرد بسیار با استعدادی، با ذکاوتی بود. گفته بود که من خیلی فکر کردم، محاسبه کردم، کسی که خمس ندهد در طی ۱۳ سال کل اموالش وجوهات می شود، گفت ۱۳ سال که بگذرد. با گذشت ۱۳ سال کل... حساب کرده بود خمس اول، بعد دوم، بعد سال سوم همین جور یکی یکی حساب کرده بود، در طی ۱۳ سال کل اموالی که ایشان دارد خمس می شود.

یکی از حضار: کل اموال یعنی اموال سال اول دیگر؟

آیت الله مددی: دیگر از اموالی که کلاً... حالا بعدش هم مثلاً از... یعنی کل اموالی که متعلق خمس باشد. مثل اینکه در هدیه خمس نمی دانند، نه دیگر هدایا خارج، در ارث خمس... ارث نه. در آن اموالی که متعلق خمس می شود. کل اموالش می شود خمس. من البته فعلاً نسبت نمی دهم، ولکن چون این مرد مرد بزرگواریست، رحمة الله علیه، مرحوم پدر از ایشان نقل می کردند. آن آقا مرد بسیار با استعداد و با قابلیت بود، می شناختمش. شخصاً می شناختم. ایشان گفته من حساب کردم ۱۳ سال طول بکشد، کل... بنابر اینکه خمس به عین مال تعلق می گیرد. البته فعلاً فتوا به همین است، مشهور هم الان همین است، لکن مثل آقای خویی می گوید خمس، یعنی خمس مشاع در قیمت. خب عده ی زیادی هم قائل هستند ذمه است. در ذمه تعلق می گیرد.

یکی از حضار: از قائلین ذمه کسی ذهنتون هست استاد؟

آیت الله مددی: زیاد هستند، نه. شاید مشهور بیشتر ذمه باشد. ذمه مشغولتر باشد.

عرض کردم این هم یک نکته‌ای است حالا بد نیست نکته فقه‌ای یاد بگیرید. در مسائل مالی مثل زکات، مثل خمس، حتی کفارات. اصولاً سه تا احتمال اساسی هست. این یک قاعده کلی یادتان بماند برای فقهات، راز و رمز فقه. یک: تکلیف صرف باشد. فقط تکلیف باشد. شما مکلفی خمس بدهی، مکلفی زکات بدهی، مکلفی کفاره بدهی. دو: تکلیف باشد و ذمه. فایده ذمه این است که اگر ندادی دین می ماند، مثل دین می شود. تکلیف و ذمه. مثلاً اگر زکات ندادی بعد... فتوا هم بیشتر بر همین است که اگر زکات و خمس ندادند از... ارث خارج می شود، از مالش خارج می شود. البته این هم خب کسانی که قائل به ذمه هستند، یک کتابی زکات به نظرم یا خمس از مرحوم آقای میلانی تقریرات ایشان چاپ شده، ایشان خیلی بحث مفصلی اینجا کرد علی خلاف القواعد در ایشان، تمایل به تکلیف صرف پیدا کردند. فکر نمی کنم فتوا می دادند. می خواستند تکلیف صرف رو... که این تکلیف صرف است. اگر تکلیف صرف بود، مُرد دیگر گرفته نمی شود. اگر ذمه بود مثل دین می شود.

عرض کردم در تکالیف مالی، تکالیف بدنی بنایشان بر این است که تکلیف صرف است، مثل نماز. عده‌ای هم گفتند ذمه هم هست. دیگر از این دو تا بیشتر نداریم. در تکالیف بدنی حج مسلّم ذمه دارد. که همین روایت مرأه خثعمیه، که می گوید آقا پدرم حج نمی تواند بکند، ادراکته فريضة الحج و هو شيخ كبير. امام (رسول الله) فرمود: «أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلَى أَيْكٍ دِينَ» - خطاب به آن زن است - «أَكُنْتَ قَاضِيَةً؟» قالت نعم. قال: «فدين الله أحق أن يقضى». از حج تعبیر به دین شده. دین یعنی ذمه. روشن شد؟

پس تکالیف مالی: اول تکلیف صرف، دوم تکلیف و ذمه، سوم تکلیف و ذمه و عین. اضافه‌ی بر ذمه به عین مال تعلق می گیرد عرض کردیم در باب کفارات کسی عین نگفته. ما الی الان ندیدیم کسی در کفارات قائل به عین باشد. اما ذمه را گفتند چرا، همین که شما هم نقل فرمودید. آن ذمه می شود. به ذهن ما... این ها حرفشان این است: طبیعت مال این است که ذمه باشد. طبیعت مال طبیعت مال این است که تکلیف صرف نباشد. به خلاف تکلیف بدنی، طبیعتش این است که تکلیف صرف باشد.

یکی از حضار: استاد آقای خویی که می‌گه کس دیگه پرداخت کنه کافیه در کفارات، ایشان مبناش کدام می‌شود؟

آیت الله مددی: مبنایش می‌شود تکلیف صرف... نه ذمه. ما می‌گوییم نه، کس دیگه پرداخت کند کافی نیست. این چون مبنا تکلیف است. روشن شد؟ این یک راز فقهی بود همین جویری برایتان امروز روشن کردیم. این نکته‌ی فنی این است: در تکالیف بدنی دو قول بیشتر نداریم. بله قولی هم داریم... این یک روایت واحدی است به نظرم مال حلبی هم باشد. «إذا دخل وقت الصلاة فصليها لوقتها فانها دين». تعبیر به دین شد در مقابل نماز. منحصر به یک روایت است. به نظرم مال حلبی است، صحیححه حلبی است به نظرم. به نظرم تو ذهنم این طور است الان. در باب حج مسلّم است که ذمه است، این در باب حج مسلّم است. در باب حج یک قول... یک قولی هم هست در روایات آمده اما فتوا ندیدند، عین هم هست.

چون در یک روایت دارد که امیرالمؤمنین می فرمایند یک شخصی آماده شد برای حج، شتر و تشکیلات، بعد فوت کرد. حضرت فرمود: با همون شتر و با همون اموال بروند حج. این روشن شد؟ این اگر باشد عین هم هست. اما در باب حج بیشتر فتوا بر ذمه است.

یکی از حضار: این فقط مال حماد، عن ابی عبدالله دارم.

آیت الله مددی: حماد عن حلبی باید باشد.

یکی از حضار: کافی...

آیت الله مددی: البته اگر حماد تنها باشد عن ابی عبدالله، حماد بن عثمان است اشتباه نشود. حماد عن الحلبی هم حماد بن عثمان است. حماد عن حریر باشد حماد بن عیسی است. این حماد بن عیسی کم روایت از ابی عبدالله دارد، وقت مختصری. اگر دارد حماد عن ابی عبدالله، کتاب الصلوة حماد بن عثمان است. بخوانید مطلب را، حالا دیگر آخر وقت هم شد من هم خسته شدم. بخوانید.

یکی از حضار: توی فقیه حماد بن عیسی نوشته. توی فقیه زیاده.

آیت الله مددی: اشتباه دارد. نه، حماد بن عثمان اگر باشد. خب بفرمایید.

یکی از حضار: بله در محاسن هم که فرمودید حماد بن عثمان.

آیت الله مددی: به نظر من حماد بن عثمان است. بفرمایید.

یکی از حضار: در کافی... سندش... علی بن ابراهیم عن ابیه عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داوود المنقری عن حماد عن ابی عبدالله علیه

السلام.

آیت الله مددی: این خیلی وضعش خرابه این سند. بفرمایید.

یکی از حضار: قال لقمان لابنه اذا سافرت مع قوم فاكثر استشارتك اياهم في امرک و امورهم...

آیت الله مددی: نه اون عن ابی عبدالله اذا دخل وقت الصلاة.

یکی از حضار: بله این وسطش داره که یا بنی اذا جاء وقت صلاة فلا تؤخرها لشيء و صلّها و استرح منها فانها دين.

آیت الله مددی: فانهما دین. تعبیر دین. ما نداریم. اما خب مشهور فعلاً همین است که اگر فوت کرد واجب است از مالش... برای نماز هم نماز استیجاری. ما شبهه داریم در این مطلب. به هر حال این یک راز، یک مطلبی بود خیلی مهم؛ تکالیف بدنی، تکالیف مالی. در تکالیف مالی سه احتمال هست. تکلیف صرف باشد، تکلیف و ذمه باشد، مثل دین می شود، تکلیف باشد و عین هم باشد. در خمس و زکات عین احتمالش قوی است. در کفارات هم کسی نگفته. ما الی الان ندیدیم کسی در کفارات قائل به عین باشد. اما ذمه را گفتند چرا. همین که شما هم نقل فرمودید. آن ذمه می شود به ذهن ما تکالیف، اینها ته حرفشان این است طبیعت مال این است که ذمه، طبیعت مال، طبیعت مال این است که تکلیف صرف نباشد به خلاف تکلیف بدنی طبیعتش این است که تکلیف صرف نباشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين